



A Critical Outlook on Rosenberg's Theory of Euthanasia

Reza Akbari¹
Seyyed Alireza Hodaei²

(Received: 2017/02/06; Accepted:2017/04/09)

Abstract

In his book, while referring to anti-euthanasia arguments such as "prima facie right to life", "possibility of arbitrary encroachments", and "venerability of moral independence", Rosenberg draws a careful sketch of pro-euthanasia arguments including "possibility of preventing any potential abuses" and "necessity of eschewing incurable sufferings". For him, this challenge has been given rise not out of realities but out of the two sides' different perspectives upon human rights; the challenge lies at the core of the fact that whether "moral" species of human individual derives from her "natural species" or from "functional species". Considering the fact that haecceity in all human beings is justifiable, Rosenberg comes to realize the two sides as mainly different in responding to the question whether the human haecceity is a stable/permanent degree or a transient one. He himself takes it for granted that the individuals' "moral" species, just like their "legal" species, comes true as an acquired phenomenon irrespective of reality to the extent that he treats the individual as having absolute, negative, and passive right to life. By indicating the confusion lied between moral "permissibility/permission" for and moral "desirability" of euthanasia, he deems analytic philosophy to obviate all of these challenges. However, he finally assumes the problem of the moral agreeability of euthanasia as unendingly controversial, and sees any judgments pertaining to the problem as originating from common sense as well as scientific shifts thereby becoming exposed toward gradual changes. Rosenberg's view grapples, as his own theory's blind spots, mostly with such problems as begging for the question fallacy, relativism, and contradiction all of which gain their own roots in his materialistic standpoint on the nature of humankind.

Keywords: Euthanasia, Passive Euthanasia, Prima Facie Right to Life, Imposed Suffering, Exercise of Moral Autonomy, Jay Frank Rosenberg

1. Corresponding Author: Professor of Islamic Philosophy and Kalām, Imam Sadiq University rezaa.akbari@gmail.com
2. PhD Student, Member of Teaching Staff at Sheikh Bahaei University, Isfahan hodaei.ali@gmail.com



نگاه نقادانه به نظریه روزنبرگ دربارهٔ به‌کشی

رضا اکبری^۱

سید علیرضا هدانی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۲۰)

چکیده

روزنبرگ با اشاره به استشهاده مخالفان به‌کشی به «حق مسلم حیات» و «ارجمندی استقلال اخلاقی» و استناد طرفداران آن به «امکان جلوگیری از سوءاستفاده» و «لزوم اجتناب از رنج درمان‌ناپذیر»، بیان می‌کند که از نظر او، مناقشهٔ ایشان ریشه در واقعیات ندارد بلکه حاصل اختلاف منظرشان در قلمرو حقوق انسانی و ناشی از آن است که نوع «اخلاقی» فرد انسانی تابع «نوع طبیعی» یا نوع «کارکردی» اش تلقی شده است. با فرض تشخیص همهٔ موالید انسانی در بدو تولد، روزنبرگ در پاسخ به این سؤال که آیا این تشخیص مرتبه‌ای ثابت است یا زوال‌پذیر؟ طرفین را در نهایت اختلاف می‌داند. او نوع «اخلاقی» شخص را همچون نوع «حقوقی»، هویتی اعطایی و غیرمبتنی بر واقع می‌شمارد که دارای حق مطلق، سلبی و غیرفعال حیات است. وی با اشاره به خلط میان «جواز» و «مطلوبیت» اخلاقی به‌کشی، فلسفهٔ تحلیلی را در جایگاه حل و فصل این التباس می‌داند، اما در نهایت، پسندیدگی اخلاقی به‌کشی را مسئله‌ای خاتمه‌نیافته دانسته، داوری در این باره را تابع عرف و تحولات علمی و لذا دست‌خوش تغییر تدریجی می‌پندارد. دیدگاه روزنبرگ دست‌به‌گریبان اشکالاتی از جمله مصادره‌ای بودن دلایل، نسبی‌گرایی و تناقض است که همه به‌نوعی به نگاه ماده‌گرای او به حقیقت انسان بازمی‌گردد.

کلید واژه‌ها: به‌کشی، به‌کشی غیرفعال، حق مسلم حیات، رنج تحمیلی، اعمال خودمختاری اخلاقی، جی فرانک روزنبرگ

مقدمه

در دهه‌های اخیر با توسعه فزاینده فلسفه اخلاق، بحث درباره موضوعات «حیطه مشترک اخلاق و فیزیولوژی»^۱ همواره جذاب و چالش برانگیز بوده است. در این میان، به کشی^۲ از مسائل مهم این حیطه است که در واپسین سال‌های قرن بیستم در برخی کشورها^۳ به تصویب رسیده^۴ و برخی نیز در مرحله بررسی آن قرار دارند (هاشمی و مرتضوی، ۱۳۸۷، ص. ۳۷).

جی. فرانک روزنبرگ (۲۰۰۸-۱۹۴۲ م.) در کتاب *شفاف‌اندیشی در باب مرگ*^۵، ضمن گزارش استدلال‌های اخلاقی مخالفان و موافقان به کشی، به تبیین دیدگاه خود می‌پردازد. او به یکی از دو جبهه موافقان یا مخالفان نیوسته و به تأیید مطلق یک موضع و نفی شدید دیگری برخاسته، بلکه خواسته تا در این میان چشم‌اندازی دقیق، بی‌طرفانه و درعین حال نوآورانه معرفی کند و کوشیده است تا در هیئت یک میانجی با فروکاستن اختلافات طرفین منازعه به تفاوت‌منظر و نیز غفلت ایشان از اولویت‌های یک‌دیگر، اصل دعوا را با غیرواقعی خواندن موضوع آن، منتفی بداند.

در این مقاله، نخست ضمن شرحی از گزارش روزنبرگ از دلایل طرفین نزاع، داوری وی را درباره ایشان خواهیم آورد و آن‌گاه، موضع خود او را در این باب بازگو کرده، آن را واکاوی و نقادی خواهیم کرد.

۱- گزارش روزنبرگ از ادله مخالفان به کشی

روزنبرگ به سه استدلال مخالفان به کشی اشاره می‌کند. استدلال اول مبتنی بر حق

1 - bioethics

2 - euthanasia

۳- به کشی در سال ۱۹۹۳ م. در هلند و در سال ۱۹۹۷ م. در امریکای شمالی به تصویب رسیده است.

۴- برای مباحث تصویب و قانونی‌سازی به کشی بنگرید:

-Jennifer Fecio McDougall, Martha Gorman. (2008).

-John Griffiths, Heleen Weyers, & Maurice Adams. (2008).

-Neil M. Gorsuch. (2006).

-Peter Singer. (1994).

-Margaret Somerville. (2014).

5 - *Thinking Clearly About Death*

مسلم و مطلق حیات برای تمام انسان‌هاست. استدلال دوم با عنوان خطر شیب لغزنده، بر امکان قرار گرفتن در مسیرهای نادرست بر فرض پذیرش به‌کشی تأکید دارد. استدلال سوم نیز با ارائهٔ تحلیلی از حق خودمختاری اخلاقی، آن را در تعارض با پذیرش به‌کشی می‌داند.

۱-۱- حق مسلم حیات

تأکید مخالفان به‌کشی بر ماهیت مطلق «حق حیات» است؛ حتی سلب ناشدنی که انسان صرفاً به‌خاطر انسان بودنش واجد آن بوده و سلب آن از شخصی بی‌گناه نارواست. یک فرد، هرچقدر هم آسیب‌دیده، صرف‌نظر از کیفیت زندگی‌اش، حتی فطری برای حیات داشته و معدوم‌سازی‌اش ناروا و تجاوزی آشکار به این حق است؛ چراکه کاری نکرده است تا از آن محروم شود. البته رنج یک انسان برای مخالفان به‌کشی تأسف آورده، ایشان خود را موظف می‌دانند هر کار اخلاقاً مجازی برای تسکینش انجام دهند، اما در این مورد حقیقتاً کار چندانی نمی‌توان کرد. در عین حال این واقعیت مطمئناً کشتن فرد را به‌لحاظ اخلاقی توجیه نمی‌کند (Rosenberg, 1983, p.138).

این استدلال مشابه اصل مورد پذیرش در مکتب اصالت حیات است که حیات انسانی را ارزش اخلاقی مطلق دانسته و کوتاه کردن زندگی یک بیمار یا امتناع از طولانی‌ساختنش را خطا می‌شمرد. این مکتب صرف‌نظر از درد و رنج و هزینه‌ها، حکم به حفظ حیات به هر قیمت می‌کند؛ چه فرد، نوزادی با معلولیت شدید باشد یا سالخورده‌ای مبتلا به زوال عقل (Keown, 2004, p. 39). نظریهٔ تقدس حیات نیز قائل است که انسان بر صورت الهی خلق شده و واجد شأنی ذاتی است و باید از تعدی ظالمانه مصون باشد؛ لذا هرگز نباید انسان بی‌گناهی را عامدانه کشت (Ibid, p. 40).

۱-۲- گسترهٔ مفهوم شخص و خطر «شیب لغزنده»^۱

به‌باور مخالفان، «چیزی که زمانی یک شخص بوده، همواره یک شخص است»^۲ و

۱- برای بی‌گیری تفصیلی بنگرید:

-Jennifer Fecio McDougall & Martha Gorman. (2008).

-Justine Burley & John Harris. (2004).

2- once a person always a person

حقوق «انسانی» که به تمام اعضای نوع طبیعی «انسان» در زمان تولد اعطا شده، باید مانند خود آن نوع طبیعی لاینفک باشد؛ در حالی که پذیرش به‌کشی ما را در مسیر لغزش از این حقیقت و گرفتار شدن در مسیرهای غیر اخلاقی قرار می‌دهد. استدلال «شیب لغزنده»^۱ ما را به یک خطر توجه می‌دهد. ممکن است در آغاز موجه‌سازی به‌کشی، دلیل به‌ظاهر مقبولی ارائه شود، اما پذیرش این دلیل به‌ظاهر مقبول به‌معنای قرار گرفتن در یک سرایشی است که هر لحظه امکان لغزیدن در آن، خروج از مسیر ابتدایی و غلطیدن در مسیرهای نادرست وجود دارد. این خطر وجود دارد که طرفداران به‌کشی، کار را با پایه‌گذاری استثنائاتی موجه آغاز کنند و نقض حقوق اولیه‌ای همچون حق حیات را به‌کمک برخی ملاحظات مهم اخلاقی قابل قبول جلوه دهند، اما در ادامه آن را به‌مواردی تعمیم دهند که ملاحظه اخلاقی مهم و تعیین‌کننده‌ای در کار نباشد (Rosenberg, 1983, p. 156). هنگامی که فقدان قابلیت‌های عقلانی به هر میزان بتواند دلیل اخلاقاً مشروعی برای ازبین بردن حق اساسی حیات یک انسان در قالب به‌کشی باشد، مسیر قساوت‌هایی نظیر معدوم‌سازی عقب‌افتادگان ذهنی در قالب اهدافی گمراه‌کننده و کاذب همچون «تصفیه نژادی»^۲ یا «تقویت خزانه ژنتیکی»^۳ هموار می‌شود. این امر باعث می‌شود که احتمال فراگیری کاری که نازی‌ها در خصوص کشتن برخی افراد و نژادها انجام می‌دادند، وجود داشته باشد (Harris, 2001, p. 81). به‌عبارت دیگر، به‌کشی پذیرفتن نظامی اخلاقی است که دارای پتانسیل سوءاستفاده است و می‌تواند به‌سادگی به‌نقض حقوق طبقات فراوانی از انسان‌ها بیانجامد (Rosenberg, 1983, p. 144). برنامه حزب نازی برای به‌اصطلاح «به‌کشی»، کشتن بدون اراده فرد و برای حفظ خلوص نژادی جماعت آلمانی بود (Savulescu, 2015, p. 46, Singer, 1994, p. 150). به‌عبارت دیگر، ما در خطر لغزش در یک سرایشی و خروج از مسیر درست خواهیم بود.

لغزش دیگر آن است که پزشک، تشخیص نادرست داده باشد. انجام به‌کشی بر پایه تشخیص نادرست به‌معنای نابود کردن افرادی است که می‌توانستند به‌کارکرد طبیعی و

1- slippery slope

2- racial purity

3- strengthening the gene pool

عقلانی‌شان باز گردند. این خطا، فرصت اعمال آزادی اخلاقی چنین انسان‌هایی را از بین می‌برد (Rosenberg, 1983, p. 155).

تنها راه قطعی منع چنین خشونت‌ها و خطاهایی آن است که جایگاه شخص‌بودن را به‌طور مطلق و نامشروط به‌همهٔ انسان‌ها اختصاص دهیم. به‌تعبیر دیگر، نوع اخلاقی، یعنی مرتبهٔ شخص‌بودن، باید به‌وسیلهٔ نوع طبیعی (انسان) تعیین شده، همانند آن دائمی و لاینفک باشد (Ibid, p. 141). بدون اخلاقیاتی «مطلق‌گرا»، تصدیق حقوقی همچون «حق حیات»، بر داوری‌های فردی و ذهنی روان‌شناسان و پزشکان استوار شده است؛ لذا دلخواهی و در معرض سوءاستفاده خواهد بود. برعکس، نظامی که اصول آن «حق حیات» را به موضوعاتی «عینی» مانند نوع بیولوژیکی فرد پیوند بزند، مانع چنان تخصیصات و استثنائات خودسرانه‌ای می‌شود (Ibid, p. 143).

۱-۳- ارجمندی خودمختاری اخلاقی و اجتناب‌ناپذیری رنج

موافقان به‌کشی با تأکید بر ارزش خودمختاری اخلاقی، از تسامح قانونی در اجازه به افراد برای اتخاذ تصمیمات شخصی دربارهٔ زمان و کیفیت مرگ حمایت می‌کنند (Keown, 2004, p. 52). شخص باید حق تصمیم‌گیری در مورد زمان مرگ و برخوردار از مرگی عزتمند^۱ را داشته باشد (Ebrahimi, 2012, p. 74). این که شخصی مجبور شود آن‌گونه که دیگران تأیید می‌کنند بمیرد، اما او خود آن را تناقضی هولناک در زندگی‌اش بیندارد، صورتی تنفرآمیز و ویران‌گر از خشونت و ستمگری است (Dworkin, 1993, p. 217). هر بیمار بالغ در صورت برقراری قابلیت‌های عقلانی تصمیم‌گیری‌اش و مادامی که خلاف آن اثبات نشود، تنها کسی است که می‌تواند در خصوص شیوهٔ درمانش رضایتی قانوناً معتبر ارائه دهد یا تصمیم به مرگی شرافتمندانه بگیرد (Biggs, 2001, pp. 82, 83).

از نظر مخالفان به‌کشی، تلقی که موافقان از خودمختاری اخلاقی دارند، نادرست است. ارزش خودمختاری در انتخاب‌های انسان به‌منظور ارتقاء و شکوفایی شخصیت

1 - dignified death

اوست. ارزش خودمختاری در انتخابی نهفته است که با چارچوب ارزش‌های معقول اخلاقی هماهنگ باشد (Keown, 2004, pp. 53, 57). گاهی اعمال خودمختاری، منبعث از روحیه تضعیف شده بیماران مشرف به مرگ و آمیخته با شرایط افسردگی بالینی است. اثر جانبی داروها و آسیب‌های بیماری‌کشنده نیز می‌تواند قضاوت افراد را متأثر سازد.^۱ از سوی دیگر، نمی‌توان به مجرد رنج افراد و تحت تأثیر احساسات گذرا، وادار به ترک اعتقادات مستدل اخلاقی شد.^۲ هرگز نباید به واسطه انگیزه‌های دلسوزانه، از عواقب ناگوار اعمال نادرست حق خودمختاری اخلاقی غافل شد. بهتر است به جای تحلیل نادرست از حق خودمختاری اخلاقی، وجود برخی رنج‌ها از جمله رنج بیماران لاعلاج را بپذیریم (Rosenberg, 1983, p. 144). پذیرش رنج مداوم فرد، هرچند عمیقاً تأسف آور، لیکن برای پی‌گیری اهداف اخلاقی والاتر، لازم است. کماینکه استفاده از «داروی تلخ» ظاهراً شیوه‌ای ناخوشایند، اما برای نیل به هدف برجسته و اخلاقاً مطلوب سلامتی، ضروری است (Ibid, p. 145).

۲- گزارش روزنبرگ از دلایل موافقان به‌کشی

روزنبرگ در گزارش دلایل موافقان به‌کشی به تلقی آنان از مفهوم شخص - که مقید به داشتن توانمندی‌های انسانی، از جمله ادراک عقلانی و اراده است - اشاره می‌کند. وی همچنین توضیح می‌دهد که موافقان به‌کشی برای مواجهه با شیب لغزنده راهکاری دارند. استدلال سومی که مورد توجه روزنبرگ قرار گرفته است، لزوم اجتناب از رنج فراوانی است که برخی از افراد، گرفتار آن هستند و انجام به‌کشی را اخلاقاً مجاز می‌سازد.

۲-۱- فقدان مفهوم شخص در حالات خاص

آن‌چه حیات آدمی را ارزشمند و از سایر موجودات متمایز می‌سازد، شخص بودن است. شخص بودن همان‌طور که تابع جنسیت فرد نیست، تابع وضعیت بیولوژیک او نیز

۱- برای توضیح بیشتر نک: (Keown, 2004, pp. 56, 57).

۲- برای بحث معیار تحمل‌ناپذیری رنج نک:

نیست. چه بسا موجوداتی در کرات دیگر باشند که به لحاظ ارگانسیم مانند ما نباشند، اما شخص باشند و شخص بودن آن‌ها را مثل ما ارزشمند کند (Harris, 2001, pp. 9, 10). حق ذاتی حیات برای انسان به‌اعتبار شخص بودن اوست و نه به‌صورت مطلق. بیماری که توانمندی‌های شناختی خود را از دست داده، هر چند انسان است، اما شخص نیست و لذا نمی‌توان گفت که حق ذاتی حیات را واجد است. بیمار مذکور هر چند هنوز هم به‌لحاظ بیولوژیک دارای عنوان انسان است، اما وضعیت فعلی او به‌گونه‌ای است که نمی‌توان او را شخص -یعنی دارای ادراک عقلانی و اراده اخلاقی- دانست. از آن‌جا که رنج فراوان چنین انسانی که شخص بودن را از دست داده، درمان ناپذیر است؛ به‌طور قطع، نه تنها اخلاقاً ناروا نیست که او را از این رنج فراوان نجات دهیم، بلکه حتی شاید این وظیفه اخلاقی ما باشد (Rosenberg, 1983, p. 139). اگر در مورد حیوانات، کشتن از روی ترحم جایز باشد، توجیهی برای منع آن نسبت به انسان‌هایی که به‌دلیل فقدان شخص در مرتبه زندگی بیولوژیک قرار دارند، نخواهیم داشت (Somerville, 2014, p. 8).

۲-۲- امکان تضمین کافی و جلوگیری از سوءاستفاده

مخالفتان به کشی با ارائه استدلال شیب لغزنده، امکان سوءاستفاده از به‌کشی را مطرح کردند. از نظر آن‌ها تنها راه نجات از این شیب لغزنده، عمومیت بخشی حقوق انسانی به همه انسان‌ها و شخص دانستن تمام آن‌ها در کل طول زندگی شان است. موافقان به کشی در مقابل بیان می‌کنند که شخص دانستن تمام انسان‌ها در بدو تولد به‌معنای تعمیم این شخص بودن به کل زندگی تمام افراد نیست. چه بسا فردی در طی زندگی به‌دلایلی همچون زوال عقل پیشرفته، شخص بودن را از دست بدهد (Rosenberg, 1983, p. 142). از سوی دیگر، مقید ساختن شخص، زمینه‌ساز سلب حق حیات در موارد مشکوک نخواهد بود. کافی است اجماعی از سوی چندین متخصص دارای صلاحیت و بدون منافع صورت گیرد مبنی بر آنکه زوال قابلیت‌های کارکردی این بیمار، مطلق و بازگشت‌ناپذیر است. اگر این مطالب را با رنجی که برخی بیماران فاقد توانایی‌های

کارکردی انسان می‌برند، مقایسه کنیم، احتمالاً جلوگیری از رنج چنین افرادی بر زنده نگاه داشتن آن‌ها ارجحیت داشته باشد.^۱

۲-۳- لزوم اجتناب از رنج درمان‌ناپذیر

طرفداران به‌کشی به رنج تحقیرکننده بی‌معنا و طاقت‌فرسای کسی می‌اندیشند که قابلیت اعمال خودمختاری اخلاقی را از دست داده است. برای آن‌ها، به‌کشی شیوه‌ای است قابل قبول برای ختم این شرّ همیشگی. آنان رقیب را متهم به استناد به امکاناتی صرفاً نظری به‌بهانه چشم‌پوشی بر رنجی حقیقی، می‌کنند. از نظر آن‌ها نباید به‌واسطه احتمالات انتزاعی، نسبت به واقعیات وضعیت فرد بی‌تفاوت شد (Ibid, p. 143).

افرادی همچون جانانتان گلاور، جیمز راجلز، هلگا کوهس، جان هریس و پیتر سینگر، همگی میان «داشتن حیات» و «داشتن حیات ارزشمند» تمایز قائل شده‌اند (Paterson, 2007, p. 106). برخی از متخصصان اخلاق پزشکی استدلال کرده‌اند که آنچه به زندگی شخص ارزش می‌دهد، ارزشمند بودن همان فرد است (Keown, 2004, p. 79)؛ لذا به‌کشی برای کسی که آرزویش مرگ است، ناروا نیست (Harris, 2001, p. 16). برخی بیماران، تسکین رنج خود را بر اصل زندگی‌شان ترجیح می‌دهند. بر این اساس، اخلاقاً مجاز است که چنین انسان‌هایی را از طریق به‌کشی از رنج نجات بدهیم (Raus & Sterckx, 2015, p. 72). حتی اگر خود بیمار در وضعیتی نباشد که بتواند در خصوص خود تصمیم‌گیری کند، پایان دادن به رنج، تعدی به خودمختاری اخلاقی را مجاز می‌سازد (Rosenberg, 1983, pp. 144, 145).

استناد به رنج درمان‌ناپذیر را می‌توان با نظریه کیفیت زندگی مرتبط دانست که بر اساس آن، زندگی‌هایی که زیر آستانه کیفیت قرار می‌گیرد، ارزش زیستن را ندارند، مرگ برای افرادی با چنین زندگی‌هایی یک مزیت خواهد بود و خاتمه دادن عامدانه به آن، درست است. معنایی ندارد به حفظ حیات کسی اولویت دهیم که زندگی او ارزش زیستن

۱- تفصیل این دلیل را نک:

ندارد (Glover, 1977, p. 125). قائلان به این دیدگاه معمولاً درخواست بیمار را پیش شرط می‌دانند، چون تنها او در جایگاه چنین قضاوتی است (Keown, 2004, p. 43)، اما بسیاری از طرفداران به‌کشی اختیاری^۱ همچون جانانان گلاور (Glover, 1977) و جان هریس (Harris, 2001) به‌کشی غیر اختیاری^۲ را نیز به‌دیدهٔ اغماض نگریسته‌اند.

۳- داوری روزنبرگ

۳-۱- اختلاف دو گروه در مصادیق واقع در گسترهٔ حقوق انسانی

از نظر روزنبرگ، مسئلهٔ واقعی این نیست که حق با چه کسی است، بلکه آن است که طرفین دقیقاً دربارهٔ چه اختلاف دارند. به عقیدهٔ او، دو رقیب دربارهٔ این امور توافق دارند؛ فردی مثلاً اسمیت به‌لحاظ بیولوژیک انسان است، فاقد قابلیت‌های کارکردی عقلانی است، دائماً در حال درد کشیدن است و لاعلاج است (Rosenberg, 1983, p. 139). از نظر روزنبرگ دو رقیب در ارزش‌های اخلاقی غایی نیز توافق دارند. هر دو استمرار رنج بیهوده را برای یک انسان غیر اخلاقی می‌دانند. هر دو اعمال خودمختاری اخلاقی را ارزشمند می‌شمرند. آن‌ها در گسترهٔ حقوق انسانی نیز اختلافی ندارند. پس اختلاف دو رقیب در چیست که یکی موافق به‌کشی اسمیت و دیگری مخالف آن است؟ از نظر روزنبرگ، نزاع در گسترهٔ مصادیقی است که تحت قلمرو حقوق انسانی قرار می‌گیرند (Ibid, pp. 142, 143). مخالفان معتقدند که اسمیت در وضعیتی که دارد در گسترهٔ حقوق انسانی واقع است و نمی‌توان در مورد او به‌کشی را اعمال کرد، اما موافقان بر این عقیده هستند که اسمیت را در این وضعیت نمی‌توان از مصادیقی دانست که در گسترهٔ حقوق انسانی قرار دارند.

۳-۲- تفاوت در چشم‌انداز طرفین

دو گروه رقیب با واقعیت‌های یکسانی مواجه هستند، اما داوری مختلفی را نسبت به آن‌ها دارند. این نشان می‌دهد که منظر اخلاقی آن‌ها به این واقعیات مختلف است (Ibid,

1 -voluntary euthanasia

2 -non voluntary euthanasia

(pp. 143, 157). موافقان به کشتی فقدان اعمال خودمختاری اخلاقی را یک شر تلقی می‌کنند و به کشتی را شیوه‌ای قابل قبول برای خاتمه دادن به این شر می‌پندارند. در مقابل، مخالفان به کشتی به آثار منفی نگاه غیر مطلق گرایانه به انسان توجه دارند. از نظر آن‌ها احتمال تعدی به حق خودمختاری اخلاقی در جایی که حق حیات را به نوع بیولوژیکی انسان پیوند بزنیم، بسیار کمتر از زمانی است که این حق را بر قضاوت خود افراد یا پزشکان یا متخصصان مبتنی سازیم و آن‌ها را داوری برای برخورداری یک فرد از این حق تلقی کنیم.

به عقیده روزنبرگ، هیچ‌یک از طرف‌ها ساده لوح یا سنگ دل نیستند و طرف دیگر را به تخلف از اخلاق یا عواطف متهم نمی‌کنند. مخالفان برای اعمال خودمختاری اخلاقی ارزشی ذاتی قائل هستند. آن‌ها حاضرند میزانی از رنج را نادیده بگیرند تا این ارزش ذاتی نقض نشود. موافقان به رنج تحقیرکننده و بی‌معنای شخص بیمار در وضعیت اسمیت توجه دارند و حاضرند برای برطرف کردن این شر، حق اعمال خودمختاری اخلاقی شخص را هزینه کنند (Ibid, p. 144).

تنها در صورتی می‌توان به چنین مراغه‌ای خاتمه داد که یک طرف در جهت‌دهی مجدد احساسات رقیب توفیق یابد؛ لذا هر کدام تلاش می‌کند نظر دیگری را نسبت به همان واقعیات مورد توافق، از چشم‌اندازی دیگر، جلب کند. گروه مخالف به عضویت تمام انسان‌ها در نوع انسان، ذومراتب بودن قابلیت‌های کارکردی و قساوت‌های تاریخی انتباه می‌دهد و گروه موافق می‌کوشد با اشاره به مواردی همچون امکان به کارگیری تکنیک‌های به‌سازی شده سنجهش در آینده، طاقت‌فرسایی رنج موجود، ناچیزی موارد سوءاستفاده و محدودیت‌های فعلی در درمان، واکنشی همدلانه برانگیزد (Ibid, p. 145).

به نظر روزنبرگ در نزاع موافقان و مخالفان به کشتی به نظر می‌آید هر کدام واقعیاتی خاص را نادیده گرفته‌اند. مهم‌ترین کار فلسفه تحلیلی آن است که نشان دهد این‌گونه نیست و امکان اختلاف نظر در حکم به کشتی در عین پذیرش واقعیات واحد، وجود دارد (Ibid, p. 146). فلسفه تحلیلی می‌تواند به ما نشان دهد که ذکر برخی از واقعیات توسط گروهی و عدم ذکر آن‌ها توسط گروه دیگر، نه به معنای نادیده انگاشتن آن‌ها یا نادرست

دانستن آن‌هاست بلکه می‌تواند به معنای میزان بار اخلاقی آن واقعیت در مسئلهٔ به‌کشی باشد. اگر مثلاً یک موافق به‌کشی به یک واقعیت ارجاع می‌دهد، بدان منظور است که اهمیت اخلاقی آن را گوشزد کند؛ زیرا بر این گمان است که فرد مخالف اهمیت اخلاقی آن واقعیت را دست کم گرفته است (Ibid).

۴- موضع روزنبرگ در باب به‌کشی

۴-۱- مبتنی بودن مفهوم شخص بر اخلاقی بودن نوع انسان

روزنبرگ ضمن اشاره به سنت ارسطویی توصیف انسان به «حیوان ناطق»، که شخص انسان را عضوی از یک نوع کارکردی و موجودی عقلانی لحاظ می‌کند، «حیوان ناطق» را با «موجود ناطق» جایگزین می‌سازد که دیگر مهم نیست از چه ساخته شده باشد (Ibid, pp. 114, 115). از نظر وی «شخص»، نوع کارکردی نیست. موارد روشنی از اشخاص وجود دارند که فاقد قابلیت‌های عملکردی عقلانی مناسب هستند و به نوع کارکردی «موجود ناطق» تعلق ندارند، اما شخص به‌شمار می‌آیند. او شخص بودن را مقامی اعطایی و نوعی اخلاقی تلقی می‌کند که موضوع مجموعه‌ای از تعهدات و مسئولیت‌ها است. شخص بودن یک انسان تنها به این است که واجد مجموعهٔ کامل حقوق «انسانی»، مانند «حق مطلق حیات» باشد و برای تعیین شخص بودن وی، راهی وجود ندارد؛ جز از طریق حل و فصل مسائل مورد بحث پیرامون حقوق او (Ibid, p. 140). به گفتهٔ روزنبرگ ما شخص بودن را کشف نمی‌کنیم بلکه تصدیق می‌کنیم. شخص بودن مرتبه‌ای موهبتی است که ما آن را به یک فرد اعطا می‌کنیم به این صورت که تصدیق می‌کنیم مثلاً این فرد واجد همهٔ حقوق «انسانی» است و آن‌گاه آن حقوق را تأیید و مراعات می‌کنیم. در این نگاه فقط انسان‌ها شخص هستند و البته همهٔ آن‌ها (Ibid).

۴-۲- ضرورت استدلال آوری طرفداران به‌کشی به دلیل وجودی بودن آن

از نظر روزنبرگ توجه به این حقیقت که به‌کشی نوعی مداخله در یک روند است، باعث می‌شود که آن را امری وجودی بدانیم. اگر کسی نخواهد به‌کشی را انجام دهد، یعنی نمی‌خواهد در روند زندگی مداخله کند. حال اگر به تمثیل دادگاه توجه کنیم بار استدلال بر عهده کسی است که ادعایی دارد. کاربرد این تمثیل در این بحث به این

معناست که بار استدلال‌آوری بر دوش طرفداران به‌کشی است. مخالف به‌کشی می‌تواند بگوید که اصل بر استمرار حق حیات است و اگر کسی بخواهد مداخله وجودی داشته باشد، نیازمند اقامه استدلالی است که مداخله او را موجه سازد (Ibid, p. 153).

۳-۴- خلط معنای «جواز» و «مطلوبیت» و جایگاه فلسفه تحلیلی

در مواردی که یک شخص به دلیل از دست دادن توانمندی‌های خود، از جمله ادراک یا اراده، نمی‌تواند درخصوص ادامه یا عدم ادامه زندگی خود تصمیم بگیرد، امکان مداخله دیگران فراهم می‌شود. آیا از طریق به‌کشی به رنج او پایان داده شود یا مثلاً با تمسک به حق مطلق حیات، رنج جانکاه او پذیرفته شده، حیاتش استمرار یابد؟ ما در این وضعیت با به‌کشی غیر فعال مواجه هستیم. در این وضعیت سؤال این نیست که کدام کار به لحاظ اخلاقی مجاز است، بلکه سؤال این است که در میان گزینه‌های مجاز اخلاقی، کدام یک از مطلوبیت بالاتری برخوردار است. فرض کنیم از دو منظر هم به‌کشی و هم عدم به‌کشی اخلاقاً مجاز باشد؛ ما در این مقام باید به دنبال این مسئله باشیم که در این وضعیت کدام یک از این دو از مطلوبیت بالاتری برخوردار است. کاری که فلسفه تحلیلی می‌تواند انجام دهد آن است که تلقی نادرست از محل نزاع را به تلقی درست سوق دهد. نزاع بر سر اخلاقی بودن یکی از دو گزینه رقیب نیست، بلکه نزاع بر سر انتخاب گزینه مطلوب‌تر است. برای این کار لازم است به مفاهیم عرفی و نحوه تفکر انسان در خصوص کنش توجه کرد (Ibid, p. 150). اگر فلسفه تحلیلی ما را به این محل نزاع برساند، آن‌گاه در می‌یابیم که شاید این محل نزاع ما را با سؤالی گشوده مواجه سازد که لزوماً طرفین نزاع به یک توافق دست نیابند (Ibid, p. 171).

۴-۴- تغییر تدریجی نگرش‌های اخلاقی

روزنبرگ به نقش تعاملات اجتماعی معرفتی در مسئله به‌کشی توجه می‌دهد.^۱ از نظر وی سیر آرام تغییر اجتماعی در مناسبات اخلاقی، خصوصاً در مسائلی همچون به‌کشی سبب می‌شود که تنوع فراوانی از نظریات له یا علیه حاصل شود؛ هر گروهی ادله خود را

۱-- همچنین، نک: (Battin, 2001, pp. 198, 199).

اقامه کند و ادلهٔ طرف مقابل را نقض کند. بنابراین رسیدن به دیدگاهی معقول در مسئلهٔ به‌کشی منوط به ایجاد فضای بحث و گفت‌وگو میان گروه‌های مختلف است؛ به‌گونه‌ای که عامهٔ مردم نیز با مباحث آنان آشنا شوند و در این میان رسانه‌های مختلف دارای نقش هستند (Ibid, pp. 146, 147).^۱ از نظر او ما باید از این مغالطه پرهیز کنیم که چون اکنون احساسات اخلاقی به سمت پذیرش به‌کشی رفته است، پس به‌کشی مطلوب است. شاید در آینده با پیشرفت‌های پزشکی، احساسات اخلاقی ما در خصوص به‌کشی دست‌خوش تحول شود و به‌تبع آن، حکم ما در مورد مطلوبیت به‌کشی تغییر کند. به‌عبارت‌دیگر با مسائل اجتماعی زمان‌مند نمی‌توان به‌صورت فردی و دفعی برخورد کرد بلکه مواجهه با آن‌ها نیز باید زمان‌مند و در فضای اجتماعی باشد (Ibid, p. 147).

۵- نگاه نقادانه؛ اشکالات وارد بر دیدگاه روزنبرگ

دربارهٔ رویکرد روزنبرگ باید گفت که از جنبه‌های مختلف دست‌به‌گریبان اشکالاتی متعدد به‌نظر می‌رسد که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۵-۱- نقد مبتنی بر منظر فیزیکیالیستی روزنبرگ

دیدگاه روزنبرگ حاکی از اندیشهٔ فیزیکیالیستی و نومیالیستی اوست. در واقع باید گفت موضع‌گیری وی در قبال مسئلهٔ به‌کشی، به نوع نگاهش به حقیقت انسان بازمی‌گردد. تبیین‌هایی که او از هویت انسان به‌دست می‌دهد، اساساً مادی‌گرایانه و مبتنی بر انکار جنبه‌های متافیزیکی انسان است. بازگشت مسئلهٔ «ارجمندی انسان» که مورد تأکید مخالفان به‌کشی است و نیز هم‌ارز انگاشتن یک فرد لاعلاج (از حیث فقدان مفهوم شخص) با حیوانی بیمار که مورد استناد موافقان به‌کشی است به مسئلهٔ حقیقت انسان است که بدون شک جایگاه روح‌باوری در این امر بسیار کلیدی است.

۱- در خصوص اهمیت نقش رسانه‌ها در به‌کشی، نک: (Somerville, 2014, p. 298). از نظر سامرویل، رسانه‌ها می‌توانند با ارائهٔ مباحث منطقی و درست و تسهیل مباحث اجتماعی در خصوص به‌کشی، در رسیدن به تصمیمی عاقلانه در این مسئله نقش داشته باشند.

سؤال کلیدی آن است که روزنبرگ و امثال او، با مسلم انگاشتن کذب هرگونه دوگانگی^۱ در حقیقت و جوهر آدمی و مفروض گرفتن هویت صرفاً مادی برای انسان، مثلاً در توجیه حالت کیفی آگاهی و مسئله تجربه ذهنی شعور^۲ چه پاسخی خواهند داشت و در پاسخ به همان «مسئله دشوار شعور» چه خواهند گفت؟ در حالی که برخی فیلسوفان معاصر نظیر چالمرز با موشکافی و دقتی فلسفی - فارغ از قوت دستاوردها - به این امر پرداخته و در توجیه آن کوشیده‌اند.^۳ کسی مانند روزنبرگ، بدون پاسخ به چنین ابهاماتی، تنها با نادیده انگاشتن مسئله نفس و فروکاستن آگاهی‌های انسانی به امور مادی، به سادگی از آن گذر کرده است.

بنابراین انتقادات اساسی وارد بر مبانی فیزیکالیسم و نومیالیسم، پایه‌های نظریه اخلاقی روزنبرگ را - از جمله در موضوع به کشی - به شدت سست می‌کند و مبنای عمده نقدهای وارد بر او همان‌ها است.^۴

۵-۲- سیالیت نظریه اخلاقی روزنبرگ

نظریه اخلاقی روزنبرگ به شدت سیال و نسبی است. در جایی او با تکیه بر شیوه تحلیلی‌اش، رفع ابهامات در مفاهیمی مانند مطلوبیت و جواز اخلاقی را مستلزم تعمق در مفاهیم عرفی و نحوه سخن و تفکر می‌شمرد (Ibid, p. 150). از نگاه وی، تعیین جواز یا منع اخلاقی به کشی در نهایت نه بر اساس حقیقتی ثابت، که بر مبنای عرف و مزاج غالب و تابع تغییرات اجتماعی و تحولات پزشکی، متغیر خواهد بود. او مسئله را «حقیقتاً هم‌چنان لاینحل» و «تابع ارزیابی شعور عامه» تلقی می‌کند (Ibid, p. 147).

از منظر وی، موضع‌گیری‌ها در برابر شیوه‌های اجتماعی می‌تواند از تخطئه و مخالفت به تساهل و اغماض و نهایتاً حتی ترغیب و تشویق دیگرگون شوند (Ibid). بر این مبناست که در پایان، او بحث درباره مطلوبیت اخلاقی مسئله را مفتوح و خاتمه نیافته اعلام

1 -dualism
2 -consciousness

۳- نک: David J. Chalmers (1996, 2010).

۴- برای پی‌گیری نقدهای وارد بر فیزیکالیسم و نومیالیسم بنگرید:

- رضا اکبری (۱۳۸۵)، محمد طالعی اردکانی و علی مصباح (1394)، و مهدی غیاثوند (۱۳۹۰).

می‌کند (Ibid, p. 171). بنابراین نه تنها به‌کشی که موضوعات اجتماعی-اخلاقی دیگر نیز در چشم‌انداز روزنبرگ، در یک سیر تدریجی تحول قرار دارد؛ همه چیز شناور و تابع تغییرات اجتماعی است و این نوع نگاه، آشکارا به نسبیّت در اخلاق می‌انجامد که از مباحث مهم فلسفه اخلاق است.

این که ارزش‌های اخلاقی اموری ثابت و همیشگی تلقی شوند یا برحسب عوامل اجتماعی، روان‌شناختی و ... تغییرپذیر به حساب آیند، نتایج فردی و اجتماعی فراوانی به همراه دارد. نسبیّت اخلاقی بدین معناست که هیچ‌یک از ارزش‌ها، اصول و احکام اخلاقی ثابت نیستند و همواره به اختلاف زمان و مکان و نسبت به افراد یا توافق جوامع تغییرپذیرند (پویمن، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، ص. ۳۲۴).

مسئله نسبیّت‌گرایی در اخلاق، به‌باور منتقدان آن، حاصلی جز فروپاشی اخلاقی جوامع را دربر نخواهد داشت. این موضوع تاکنون به شدت میان فیلسوفان اخلاق معرکه آراء بوده است، برای آن اقسام متعددی برشمرده شده و در نقدهای پرشماری بدان پرداخته شده است.^۱

۵-۳- مصادره‌ای بودن برخی دلایل روزنبرگ

در استدلال‌های روزنبرگ نمونه‌هایی از مصادره‌به‌مطلوب به‌چشم می‌خورد. برای مثال، او با گردآوردن همه انسان‌ها در ذیل نوع اخلاقی شخص، تصریح می‌کند که شخص بودن یک موجود را ما کشف نمی‌کنیم، بلکه تنها به‌مثابه مرتبه‌ای موهبتی بدان اقرار می‌کنیم. از نظر او، راهی وجود ندارد که نخست بفهمیم موجودی یک شخص است و سپس آن را به‌منزله دلیلی برای اعطای حقوق انسانی به او به کار گیریم (Rosenberg, 1983, p. 140). بر اساس سخن روزنبرگ، تنها راه تعیین شخص بودن یک موجود، حل و فصل مسائل مورد بحث پیرامون حقوق اوست و یک موجود تنها وقتی تبدیل به یک شخص می‌شود که اعضای جامعه وی را «شخص به حساب آورند» (Ibid, p. 123).

۱- برای نقدهای وارد بر انواع نسبیّت‌گرایی در اخلاق بنگرید:
- محسن جوادی (۱۳۷۴) و محمدعلی شمالی (۱۳۸۸).

اما این موضوع علاوه بر آنکه به معنی قراردادی شدن - و نه حقیقت داشتن - مفهوم شخص خواهد بود، استدلالی مصادره‌ای است. روزنبرگ برای تجویز اطلاق نام شخص به نمونه‌های فاقد قابلیت کارکردی به‌جز روایی عرفی آن هیچ دلیل منطقی‌ای نمی‌آورد.

نتیجه

در این مقاله با اشاره به گزارش و ارزیابی روزنبرگ از نگرش مخالفان و موافقان به‌کشی، سعی کردیم با واکاوی قسمت‌های مرتبط با این موضوع در کتاب او، به دیدگاه خود وی نزدیک شده، قوت استدلالش را بسنجیم. مشخص شد که اندیشه او با مبنایی ماده‌گرایانه دست‌به‌گریبان انتقادات وارد بر فیزیکیالیسم بوده و گرفتار اشکالاتی همچون نسبی‌گرایی اخلاقی و مصادره در استدلال است. می‌توان گفت که همه اشکالات وارد بر دیدگاه روزنبرگ به همان اشکال نخست - یعنی رویکرد ماده‌انگارانۀ وی - باز می‌گردد. در مجموع به نظر می‌رسد هرگونه داوری در قبال مسئله به‌کشی، نخست مستلزم حل و فصل دقیق مسئله حقیقت انسان است و در غیر این صورت، پیش‌داورانه خواهد بود. از سوی دیگر مروری بر منابع علمی موجود در نزاع موافقان و مخالفان به‌کشی حاکی است که اختلافاتی عمیق و فراوان وجود دارد. در این فضا به نظر می‌رسد که تغافل نسبت به این اختلافات شدید مبنایی و تنزل دادن آن‌ها به تفاوت در چشم‌انداز و اولویت‌ها، نمی‌تواند مصالحه‌ای هرچند شکننده میان طرفین ایجاد کند.

منابع

- اکبری، رضا. (۱۳۸۵). مسألهٔ دشوار شعور و ثنوی گرایبی ذاتی. حکمت و فلسفه. ۲(۳)، ۴۳-۵۴.
- پویمن، لویس. (۱۳۷۶ و ۱۳۷۷). نقدی بر نسبییت اخلاقی. ترجمهٔ محمود فتحعلی. نقد و نظر، ۴(۱۳-۱۴)، ۳۲۴-۳۴۳.
- جوادی، محسن. (۱۳۷۴). جاودانگی اصول اخلاقی و نظریهٔ اعتبارات. معرفت. ۱۵، ۲۲-۲۶.
- شمالی، محمدعلی. (۱۳۸۸). نسبییت گرایبی اخلاقی: نماها و مبناها. پژوهش‌های فلسفی کلامی. ۱۱(۲)، ۵۷-۷۷.
- طالعی اردکانی، محمد و مصباح، علی. (۱۳۹۴). نقد و بررسی انواع نومینالیسم با بهره‌گیری از دیدگاه‌های علامه طباطبائی. معرفت فلسفی. ۱۲(۳)، ۱۱۴-۱۱۹.
- غیاثوند، مهدی. (۱۳۹۰). معانی چهارگانهٔ آگاهی. ذهن. ۴۵، ۱۴۷-۱۷۴.
- هاشمی، زهرا و مرتضوی، محمدجواد. (۱۳۸۷). اتانازی از دیدگاه اسلام و اخلاق پزشکی نوین. اخلاق و تاریخ پزشکی. ۱(۳)، ۳۵-۴۳.

- Battin, M.P. (2001). Safe, Legal, Rare? Physician-Assisted Suicide and Cultural Change in the Future. In L. Kopelman, K. A. De Ville(Eds.). *Physician Assisted Suicide: What Are the Issues* (Pp. 187-203). Boston. Kluwer Academic Publishers.
- Benatar, D. (2011). A legal Right to Die: Responding to Slippery Slope and Abuse Arguments. *Current Oncology*, 18 (5), 206, 207.
- Biggs, H. (2001). *Euthanasia; Death with Dignity and the Law*. Oxford. Hart Publishing.
- Burley, J. & Harris, J. (2004). *A Companion to Genetics*. Oxford. Blackwell Publishing.
- Chalmers, D. J. (1996). *Conscious Mind: In Search of a Fundamental Theory*. New York. Oxford University Press.
- ----- (2010). *The Character of Consciousness*, New York: Oxford University Press.
- Cohen, A. I. & Wellman, Ch. H. (2005). *Contemporary Debates in Applied Ethics*. Oxford. Blackwell Publishing.
- Dworkin, R. (1993). *Life's Dominion, An Argument about abortion, Euthanasia and Individual Freedom*. New York. Alfred A. Knopf, Inc.
- Ebrahimi, N. (2012). The Ethics of Euthanasia.. *Australian Medical Student Journal*, 3(1),73-75.
- Glover, J. (1990). *Causing Death and Saving Lives*. New York. Penguin Books.
- Griffiths, J. Weyers, H. & Adams, M. (2008). *Euthanasia and Law in Europe*. Portland. Hart Publishing.
- Gorsuch, N. M. (2006). *The Future of Assisted Suicide and Euthanasia*, Princeton & Oxford. Princeton University Press.
- Harris, J. (2001). *The Value of Life; an Introduction to Medical Ethics*. New York & London. Routledge.
- Keown, J. (2004). *Euthanasia Ethics and Public Policy: An Argument Against Legalization*, Cambridge. Cambridge University Press.
- McDougall, J.F. & Gorman, M. (2008). *Euthanasia: A Reference Handbook*. Oxford. ABC-CLI.
- Paterson, C. (2007). *Assisted Suicide and Euthanasia: A Natural Law Ethics Approach* . Burlington. Ashgate Publishing Company.
- Raus, K. & Sterckx, S. (2015). Euthanasia for Mental Suffering, M. Cholbi, J. Varelius (Eds.), *New Directions in the Ethics of Assisted Suicide*, pp 79- 96. Montreal. Springer International Publishing.
- Rosenberg, J. F. (1983). *Thinking Clearly about Death*. Englewood Cliffs. NJ: Prentice Hall.
- Savulescu, J. (2015). Autonomy, Interests, Justice and Active Medical Euthanasia. In M. Cholbi, & J. Varelius (Eds.), *New Directions in the Ethics of Assisted Suicide* (pp 41- 58). Montreal. Springer International Publishing.
- Singer, P. (1994). *Rethinking Life and Death, the collapse of our traditional ethics*, New York: St Martin's Press.
- Somerville, M. (2014). *Death Talk; the Case Against Euthanasia and Physician-Assisted Suicide*. McGill. Queen's University Press.
- Young, R. (2017). Voluntary Euthanasia. E.N. Zalta (Ed.). *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <https://plato.stanford.edu/entries/euthanasia-voluntary/>, web. 28 Feb. 2017.